

دریچه

دراهمیت «فضای عمومی»

● **فرزاد عظیم‌بیک**: هنر امروز چه جایگاه و کارکردی در جامعه دارد؟ بر محیط خود چه اثری می‌گذارد؟ هنر در خارج از سازوکار گالری‌ها و نهاد بازار، شخصیت و بالطبع عمل متفاوتی دارد. این رفتار و وظیفه ذاتی هنر است که میثاق‌های اجتماعی را ببار دیگر صورت‌بندی کند و از رهگذر آن به کاویدن فضای جامعه و فعال‌کردن فضاهای گسسته و هم‌راستاکردن آن دست برند. البته که تا چه حد در این موضوع موفق خواهد بود یا اینکه اساساً چگونه این‌کار را انجام خواهد داد، موضوعی مجزاست. زیرا هنر (و اثر هنری) در سطح عمومی به انواع و اشکال مختلفی ظهور می‌یابد که هرکدام می‌تواند مسیرها و راه‌های گوناگونی را طی کند. اما می‌توان گفت مسیرهایی که به ملاقات و کنش هنر در محل‌های جمعی (مانند خیابان، پاساژها، اتوبان‌ها و…) منجر می‌شود، اصلی‌ترین مسیر و رویکردی ثمربخش است. علیرضا محمدی طراح و مسئول چیدمان-مجسمه‌ای با عنوان «در فضای عمومی/ شماره پنج / خار»، که بخشی از برنامه مستمر گروهی مستقل و خودگردان با همین سرعنوان «در فضای عمومی» است، چنین مسیری را هدف گرفته است. نظام معنایی، کارکرد و عمر یک اثر هنری بیرون از مکعب سفید گالری و در دل شهر، به شیوه ارائه آن و موضعی که نسبت به شهر و شهروندان برقرار می‌کند، وابسته است. اگر اثر هنری شهری بتواند از موضعی متناظر با زیست شهری ارتباط برقرار کند و شهروند-مخاطب را به همراهی و کنشگری فراخواند، می‌تواند تأثیری عمیق و ماندگار داشته باشد. «خار» با استفاده از چنین اهرم‌هایی، تلاش دارد ارتباطی بی‌واسطه با مردم شهر برقرار کند. محمدی از یک سو توانسته با درگیرکردن واحد توسعه سیستم‌های حمل‌ونقل پاک که زیرمجموعه‌ای از معاونت حمل‌ونقل و ترافیک شهرداری تهران است و مسئولان پارکینگ طبقاتی باهنر نیارون، فضایی را در این پارکینگ پرترد در تهران تهیه کند و به شکلی استعاری، فضای شهر را هرچند موقت به دست گیرد. از سوی دیگر نیز با همراه‌کردن جمعیت امام علی که عواید حاصل از حق پارکینی را که بازدیدکنندگان به دلخواه می‌پردازند دریافت می‌کند، زمینه فعالیت و ثمربخشی بی‌واسطه هنر را در عرصه عمومی پدید آورده است. اینکه چه اقامی تا امروز بابت حق شارژ پارکینگ توسط بازدیدکنندگان خیر پرداخت شده بحث دیگری است، زیرا زمانی که بدنه فرهنگ به مصنوعی‌ترین شکل ممکن، رفتارهایی غیرمتنصر را به‌عنوان فعالیت‌های نیکوکارانه انجام می‌دهد و با تأکید بر وجه نمایشی تنها زرق‌وبرق خود را بیشتر می‌کند، هنرمند در عرصه شهر خود را واسطه فعالیت‌ی اجتماعی و چندجانبه کرده است. در این معنا، هنرمند از قالب تصنعی و دروغین برج‌عاج‌نشین خود که توسط رسانه‌ها و بازار به وی القا شده فاصله گرفته و توانسته به نقش هنرمند-شهروند نزدیک شود. باید توجه داشت که شهروند در این معنا کسی است که به پیوندهای اجتماعی آگاهی دارد و براساس نقش خود در این راستا فعالیت می‌کند. بازدید از این چیدمان رایگان است و مخاطب می‌تواند با روشن‌کردن شمع‌هایی که در محل قرار داده شده روی سازه، عملی آیینی و نمادین انجام دهد. انگار پیوند جزانه اتومبیل فرسوده، نورها و کابل‌ها با فضای پارکینگ و اتمسفر آن، قرار است تداعی‌کننده امروز ما باشد. وضعیتی که با توجه به جا و محتوای چیدمان، دغدغه‌ای زیست‌محیطی و شهری را متبادر می‌کند. این، رویکرد و نکته‌ای اساسی در هنر عمومی و هنر شهری است که اثر یا روند هنری بتواند در تناسب (باید حتی تضاد) با محیط خود، اولا خودِ کنشگر باشد و سپس شهروندان را به واکنش دعوت کند. از طرفی، مخاطبان با ارسال مستندات و تجربه خود از بازدید این چیدمان به تلفن و ایمیل هنرمند، احساسی از پیوند مستمر با هنر و آثار هنری پیدا می‌کنند. گویی تجربه اینان از هنر و تعامل در روندی هنری، محدود به این لحظه و ساعت خاص نبوده و می‌تواند دنباله‌دار باشد.

تفاوت اساسی آثار این‌چنینی با آثار هنری درون

گالری‌ها و نظام مالی بازار هنر که مزیت آن نیز

محسوب می‌شود، عدم ارتباط و التزام هنرمند به

دریافت تأییدیه از دیگری است. حال این دیگری

می‌تواند گالری‌دار، خریدار و دلال، سفارش‌دهنده

و مخاطبان محدود و گلخانه‌ای صحنه هنر باشد.

بدین‌گونه هنرمند رها از هر قیدی، تنها در پیوند با

محیط و با استفاده از آنچه از پیش در پیرامونش

ساخته شده و حالا با مستعمل شده با فراموش،

به خلق چیزی تازه دست می‌زند. این اثر تازه، به

پشت‌سرگذاشتن معناهای پیشین اجرای خود، به

معنایی جدید می‌رسد. معنایی که در چارچوب

فرم اثر نمود پیدا می‌کند. همراهی شهروندان و

نهادها با این پروژه و برنامه‌های متنابه می‌تواند

موجب ایجاد پیوندهای تازه‌ای میان شهروندان

و هنر شود. پیوندهایی که نه صرفاً جهت اقلان

دریافت‌ها و تجربیات هنری که برعکس در راستای

تخریب پیش‌فرض‌ها و تلقی‌ها از هنر و جایگاه آن

بوده و کارگردها و موقعیت‌های جدیدی را برای

هنر می‌سازد. موقعیت‌هایی که در راستای مسیر

اجتماعی هنر قرار گرفته و به گسترش هنر اجتماعی

و هنر اثربخش در بطن جامعه کمک می‌کند.

زمانی که شبکه ابل تی‌وی‌پلاس

روز اول ماه نوامبر آغاز به کار کرد،

پخش مجموعه‌هایی را که پیش‌تر

خبر تولیدشان را منتشر کرده بود،

شروع کرد. بعضی از مجموعه‌های

«اپل‌پلاس» مانند «شوی صبحگاهی»

داستانی واقع‌گرایانه دارند، اما

داستان مجموعه علمی- تخیلی

«دین/See» که از این شبکه پخش

می‌شود ۶۰۰ سال پس از زمانی رخ

می‌دهد که ویروسی انسان‌ها را نابینا

کرده است. استیون نایت مجموعه

«دیدن» را نوشته که این روزها با

مجموعه «پیکي بلاندرز» نامش بر

سر زبان‌هاست و فرانسیس لارنس

آن را کارگردانی کرده است. پخش مجموعه «دیدن»

از اول نوامبر (دهم آبان) هم‌زمان با آغاز به کار شبکه

اپل‌پلاس آغاز شده است. در داستان جمعیت انسان‌ها

به کمتر از دو میلیون نفر رسیده و جامعه روش‌های

جدیدی برای تعامل، ساخت‌وساز، شکار و بقا یافته

است. همسر یک جنگجوی نابینا و رئیس روستای

آلکتنی به نام بابا واس (جیسون موموآ) دوقلویی به

دنیا می‌آورد که در کمال حیرت اهالی روستا آنها قوه

بینایی دارند. وقتی خبر فرزندان بینای واس می‌پیچد،

توجه یک قبیله به نام پیان و ملکه آن قبیله را جلب

می‌کند و ملکه خواهان به‌جنگ‌آوردن دوقلوهاست،

واس برای حفاظت از فرزندان‌ش مجبور است به غرایز

خود و قبایل متحدش اعتماد کند تا ملکه را شکست

دهد، پیش از آنکه دست ملکه به فرزندانش برسد.

در مجموعه «دیدن» جیسون موموآ نقش بابا واس،

رهبر قبیله آلکتنی و آلفری وودارد نقش پاریس، عضو

دانا و پیر قبیله را ایفا می‌کنند. جیسون موموآ با حضور

در مجموعه «بازی تاج‌وتخت» مشهور شده است که

پیش‌تولید با مشاوران افراد روش‌ندل و زیست‌شناسان در

ارتباط و گفت‌وگو بود و برای آمدادی بازیگران اردویی

را همراه با یک مشاور افراد نابینا و مربی حرکت برگزار

کرد تا بازیگران آمدادی پیدا کنند که افراد نابینا چگونه

حرکت می‌کنند، چطور شیئی را در دست می‌گیرند،

برمی‌دارند و درمجموع فرهنگ انسان‌های این قبایل

چگونه بوده است. در دو قسمت اول مجموعه، «اپل»

و «بیامی در بطری»، شخصیت‌ها دو قبیله اصلی به

تماشاگران معرفی می‌شوند: قبیله آلکتنی با رهبری

بابا واس و قبیله پیان به رهبری ملکه کین. آلکتنی

است، ژانویه سال گذشته شبکه اپل‌پلاس خبر تولید

این مجموعه را اعلام کرد. فیلم‌برداری در شهرهای

ونکوور و بریتیش کلمبیا در سپتامبر ۲۰۱۸ آغاز شد و

تا هشتم فوریه ۲۰۱۹ ادامه داشت. لارنس سه قسمت

اول را خود کارگردانی کرد، اما به‌عنوان کارگردان و

تهیه‌کننده در انتخاب کارگردان‌های قسمت دیگر نیز

نظر داد. او ابتدا می‌خواست خودش تمام قسمت‌ها

را کارگردانی کند، اما تغییر عقیده داد. از نظر لارنس،

حفظ رویکرد بصری مجموعه در تمام قسمت‌ها

اهمیت ویژه‌ای داشت. فرانسیس لارنس در دوران

پیش‌تولید با مشاوران افراد روش‌ندل و زیست‌شناسان در

ارتباط و گفت‌وگو بود و برای آمدادی بازیگران اردویی

را همراه با یک مشاور افراد نابینا و مربی حرکت برگزار

کرد تا بازیگران آمدادی پیدا کنند که افراد نابینا چگونه

حرکت می‌کنند، چطور شیئی را در دست می‌گیرند،

برمی‌دارند و درمجموع فرهنگ انسان‌های این قبایل

چگونه بوده است. در دو قسمت اول مجموعه، «اپل»

و «بیامی در بطری»، شخصیت‌ها دو قبیله اصلی به

تماشاگران معرفی می‌شوند: قبیله آلکتنی با رهبری

بابا واس و قبیله پیان به رهبری ملکه کین. آلکتنی

درباره سریال دیدن«SEE»

دردنیای عجیب کوری

ترجمه: ارغوان اشتری

قبیله کوهستانی نشین است، اما ملکه کین دربار دارد و در منطقه‌ای ساکن است که قبلاً پیشرفته بوده. هنوز توربین‌هایی در منطقه او کار می‌کنند. با توجه به اینکه جهان مجموعه «دیدن» در خدمت شخصیت‌های نابیناست، شخصیت‌ها تنها حس بویایی، شنوایی، لامسه و… دارند، به‌عنوان مثال ملکه کین حلقه‌هایی دارد که اگر بخواهد درباریانش سکوت کنند و آنها را احضار کند حلقه‌ها را تکان می‌دهد. اینها ویژگی‌هایی است که در دوران پیش‌تولید سازندگان به آنها فکر کرده‌اند. مذهب و معنویت دو مسئله‌ای است که نقش مهمی در جهان مجموعه ایفا می‌کند. هر قبیله مذهب و آیین خاصی دارد. جنگ این مردمان نیز با توجه به نابیناوندنشان ویژگی‌های خاصی دارد که در قسمت سوم مجموعه «خون تازه» به نمایش درمی‌آید. در این قسمت سکانس‌های حادثه‌ای و جنگ بابا واس با دشمنانش بسیار خونیست. سکانس جنگ این قسمت به‌دقت خشن است تا حدی که تماشاگران غافلگیر می‌شوند. نکته جالب‌توجه اینکه قرار بوده تمام برنامه‌های شبکه اپل‌پلاس خانوادگی باشد. درمجموع منتقدان واکنش چندان مثبتی به این مجموعه نشان نداده‌اند.

روزبه حسینی از تاتار و کتاب تازه‌اش می‌گوید

صدافت محضِ کلمات



بیضایی ثبت‌نام کردم؛ کلاس‌های فن بیان و کارگردانی زنده‌یاد سمندریان را هم به‌قول خودشان قاجاقی و مستمع آزاد شرکت می‌کردم. ارتباط از آن روزها آغاز شد و تا آخرین دیدار، زمستان ۱۳۹۰ در تاتار شهر (مشروطه‌بانو) گرمای بیشتری یافت. به‌قول زنده‌یاد محمود استادمحمد، گاه همین که تو در اتاقی هستی که سمندریان نفس می‌کشد، اگر زمان را حتی در سکوت بفری می‌کردی، مگر قلمی به تاتار، به زندگی و ایستادگی در راهی که گمان می‌کنی درست است، برمی‌داشتی. مأمنی بود او برای خیلی‌ها که مانده از هرجا بودند تا کنارش آرام گیرد به طرح خنده‌ای و تبسمی.»

سمندریان را از مهم‌ترین چهره‌های تئاتری می‌دانند که تاتار مدرن غرب را به اهالی تاتار ایران شناساند. حسینی هم معتقد است: «او سرآمد شناخت درست از بخشی از تاتار جهان بود. ماکس فریش، دورنمات، استریندبرگ، یونسکو و البته برتولد برشت. تحلیل خودش را بر متن این نویسنده‌ها تحمیل نمی‌کرد؛ اما از سوی دیگر با نگاه شخصی خود، راوی هر نمایش می‌شد که باید هم چنین می‌بود. تسلط کامل به آثار این چند نام بزرگ داشت. بر آثار و افکار و زندگی‌شان، فهم تطابق اندیشه‌های غرب با مسائل کشور خودش ایران را داشت. از قاعده تمرکز در زندگی هنر می‌بشدت بهره‌مند بود؛ از این شاخه به دیگر شاخه نمی‌پرید؛ چیزی شبیه نسل من و پیش از من که هر روز متخصص آثار یکی از قله‌های نمایش‌نویسی جهان می‌شوند و طوری جمله فلان نمایش‌نامه از فلان نویسنده فلان زمان، دغدغه سال‌های من بوده، می‌گویند اگر به تعداد آن متن و نویسنده‌ها و سال‌های دغدغه‌مندی آن بزرگوار نگاه می‌کرد و سرانگشتی حساب کنیم انگار دو صد سال عمر کرده‌اند. سمندریان راه و نگاهش بسیار روشن، در تکامل و هدش روشنگری در آفرینش زیبایی بود و اینها همه بسیار قابل احترام و کنجی است که ما در فقدان‌ش ماندیم.»

روزبه حسینی در چند سال اخیر به کار کارگاهی با جوانان پرداخته است

شده. به‌جز دوست عزیزم، حمید پورآذری و یکی دو عزیز دیگر، همه هم مدعی

بهترین بودن، بوده و هستند. اما گروه «ناگهان» از ابتدای تأسیس، ۱۳۷۸،

هرچند از حضور هنرمندان پیشرو، صاحب‌سبک و پیش‌کسوت بهره بسیار برده،

اما همواره در این ۲۰ سال، کار اصلی‌اش باز روی‌مسئله‌بردن تاتار ایرانی با

رویکرد تجربی تربیت نویسنده، بازیگر و کارگردانان جوانی بوده که موفق هم

هنر

در سایات راتن تومیتوز بر اساس ۴۴

نقد منتشرشده، ۴۱ درصد نظرها مثبت

ارزیابی شد و مجموعه امتیاز ۴٫۹۵ از

۱۰ را به دست آورد، اما نظر منتقدان

یکسره متفاوت از نظر تماشاگران

است. تماشاگران در این سایت ۱۲۸

نقد منتشر کرده‌اند که ۸۵ درصد نگاه

مثبت به مجموعه داشته‌اند. در سایت

متاکرتیک، «دیدن» امتیاز متوسط ۳۷

از ۱۰۰ را از ۲۰ تا منتقد گرفته است که

به‌طورکلی نشان از نقدهای منفی دارد.

منتقد مجله ورائیتی «دی آداریو» نگاه

بسیار منفی به مجموعه داشته و آن

را اتلاف وقت جیسون موموآ و آلفری

وودارد و دیگران توصیف می‌کند. اما

نظر منتقد ایندی‌وایر، «بن تراورس» کاملاً مثبت است. او

مجموعه درام – حادثه‌ای استیو نایت را ترکیبی عجیب،

اما اثرگذار ارزیابی می‌کند که چندان متعادل نیست و

قسمت‌های مجموعه ارزش زمانی یک ساعت را ندارند،

اما جیسون موموآ در قالب نقش خود خیلی خوب

فرومی‌رود. جاشوا ریورا، منتقد «ورج»، عقیده دارد

که مجموعه «دیدن» بامزه است، اما هدفی را دنبال

نمی‌کند. فرانسیس لارنس اما نظری متفاوت از منتقدان

دارد. او می‌گوید: «فکر می‌کنم مجموعه بسیار خلاقانه

و منحصربه‌فرد است. پیام مجموعه و فیلم‌نامه استیو

نایت را دوست دارم. جهانی که مجموعه می‌سازد

برایم جذاب است. در حقیقت تلویزیون با پیدایش

شبکه‌های تلویزیونی آنلاین هیجان‌انگیزتر شده است.

به نظر من تلویزیون فرصت داستان‌گویی جذاب‌تری

وجود دارد.» نکته جالب‌توجه نظر منتقدان است که

بیشترشان مشکل اصلی مجموعه را فیلم‌نامه استیون

نایت دانسته‌اند! داستان‌اتی که چفت‌وستدستی

ندارد. فرانسیس لارنس می‌پذیرد که نابینایی رکن

اصلی جهان مجموعه از جنبه طراحی صحنه، طراحی

لباس و… است، اما دلیلی که تماشاگران می‌توانند با

چنین داستان علمی- تخیلی عجیبی ارتباط برقرار

کنند، چیست؟ لارنس عقیده دارد: «در هر داستان

علمی- تخیلی باید یک داستان عاطفی قابل باور

وجود داشته باشد. در این مجموعه خانواده‌ای وجود

دارد که اعضایش یکدیگر را دوست دارند و از هم

حمایت می‌کنند. ما می‌توانیم با این ویژگی ارتباط

برقرار کنیم. حتی اگر با دنیای مجموعه نتوانیم رابطه

برقرار کنیم.»